

فضیلت مبتنی بر زیستن اخلاقی

فلسفه اخلاق بنا بر یک تقسیم‌بندی کلان به سه شاخه تقسیم می‌شود. اول فرااخلاق¹، دوم اخلاق هنجاری² و سوم اخلاق کاربردی³. بحث‌های انتزاعی صرف متعلق به فرااخلاق است. این مبحث که چه کاری از منظر اخلاقی رواست و چه کاری ناروا در اخلاق هنجاری مطرح می‌شود و در این حوزه بحث‌ها صبغه انضمامی‌تری پیدا می‌کنند. این که من و شما چه باید بکنیم و تنظیم مناسبات و روابط اخلاقی روزمره بر اساس چه مبانی و مبادی‌ای باشد بحث‌هایی مربوط به اخلاق هنجاری است و در حوزه اخلاق کاربردی هم نظریاتی که در اخلاق هنجاری تلقی به قبول شده‌اند به کار برده می‌شوند. اخلاق هنجاری برگرفته از شهودهای اخلاقی متعارف ماست. به اخلاقیاتی که به آن باور داریم یا آنچه که در کودکی از مادر و پدر آموخته‌ایم و در مرتبه بالاتر در مدرسه، دانشگاه، محل کار و سایر نهادهای جامعه فرا گرفته‌ایم، اخلاق عامه می‌گویند. اخلاق عامه اخلاقی است مبتنی بر آنچه که من و شما از دیگران یا از منابع اخلاقی معتبر و موثق گرفته‌ایم. برای توضیح روایی یا ناروایی افعال، کاری که در اخلاق هنجاری صورت می‌گیرد، این است که شهودهای متعارف و پراکنده ما ذیل یک یا چند اصل اخلاقی سامان می‌یابند تا برای رسیدن به داوری اخلاقی موجه در سیاق‌های مختلف از آنها استفاده شود.

برای ورود به بحث، من ابتدا سیر تاریخی فلسفه اخلاق را در مغرب زمین، به اختصار شرح می‌دهم. تا به حال در حوزه فلسفه اخلاق سه مکتب مهم ظهور کرده‌اند. اگر شما به دوران پیش از سقراط و فیلسوفانی که در آن زمان می‌زیسته‌اند نظر کنید، درمی‌یابید که مفهوم فضیلت در میان فلاسفه و مردم عادی اهمیت زیادی داشته است. ارسطو هم وقتی از تنظیم مناسبات اخلاقی سخن می‌گفت، مفهوم فضیلت و انسان فضیلت‌مند را به کار می‌برد. البته این فضیلت صبغه غیردینی داشت و مشخصاً بر آموزه‌های دینی بنا نشده نبود، چون وی در دوره پیش از میلاد به سر می‌برد. بعد از آن، با ظهور مسیحیت تنظیم مناسبات و روابط بر اساس اصول اخلاقی اهمیت زیادی می‌یابد. اگر آموزه‌های اخلاق مسیحی را در نظر بیاورید، به عنوان مثال ده فرمان که در کتاب مقدس آمده و مسیحیان آن را برای داوری‌های اخلاقی خود به کار می‌بردند، می‌بینید که این‌ها احکامی مبتنی بر اصول اخلاقی‌اند. یعنی شخص برای رسیدن به داوری اخلاقی موجه باید اصولی چند را به کار برد. این اخلاق که بر آموزه‌های دینی مبتنی است و مشروعیت خود را از دین می‌گیرد نوعی اخلاق مبتنی بر اصول است که در مغرب زمین با ظهور دین مسیحیت بر مسند تصویب می‌نشیند. سپس به قرون وسطی می‌رسیم و پس از آن دوران رنسانس و عصر روشنگری ظهور می‌کند. در آن دوران هم اصول اخلاقی مد نظر فلاسفه و مردم است، با این تفاوت که این اصول دیگر مبتنی بر مشروعیت نیستند. به عنوان مثال در قرون 16، 17 و 18، از زمانی که فلاسفه‌ای مانند دکارت ظهور کردند، رفته‌رفته بحث در حوزه اخلاق بر اصولی بنا شد که اس و اساس دینی نداشتند و برگرفته از آموزه‌های دینی نبودند. در حوزه فلسفه آلمانی مشخصاً کانت قهرمان این عرصه است و در

حوزه فلسفه فرانسوی روشنفکران و فلاسفه‌ای مانند روسو، ولتر و دیگران. آن‌ها وقتی درباره اخلاق بحث کردند، آن را مبتنی بر اصول می‌دانستند، اما اصولی که مبنای دینی نداشتند. البته لزوماً این‌گونه نیست که دستاوردهای نظریه پردازان و فلاسفه اخلاق ضد دینی باشد، بلکه مشروعیت خود را از دین نمی‌گیرد. مثلاً وقتی کتاب بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق یا نقد عقل عملی کانت را می‌خوانید، اخلاق مدنظر او کاملاً طینی مسیحی دارد، یعنی آموزه‌هایش را در تعامل با سنت مسیحی تقریر می‌کند یا از سوی دیگر، اگر نکاتی را که هگل درباره اخلاق گفته در نظر آورید، آموزه‌های متن مقدس را در بحث‌های او جاری و ساری می‌بینید. تلقی هگل از خدای یهودیت که خدایی انسان‌ستیز است مبتنی بر کتاب مقدس است، اما مشروعیت اخلاق نزد او برگرفته از دین نیست. همه این‌ها در عصر روشنگری است که به یک معنا اقتدار متون مقدس به وسیله روشنفکران و جامعه‌شناسان و عموم اهل نظر مورد پرسش واقع شده و به دستاوردهای عقل نقاد و عقل مستقل از وحی اعتنا و اقبال شده است. در ادامه این سنت نتیجه‌گرایی و وظیفه‌گرایی نیز مبتنی بر اخلاق غیر دینی هستند. در همین راستا می‌توان به جان استوارت میل، جرمی بنتام و مشخصاً کانت اشاره کرد که نظراتی درباره اخلاق و اصول اخلاقی که شخص باید آن‌ها را برای رسیدن به داوری اخلاقی موجه به کار برد، ارائه می‌کنند. آن‌ها از عقل مستقل از وحی و عقل غیر مبتنی بر متن مقدس استفاده می‌کنند. مفهوم عقل عملی و اقتضات عقل عملی که در کتاب کانت آمده یا آنچه که درباره فایده⁴ به وسیله فیلسوفان انگلیسی، مانند میل یا بنتام مطرح می‌شود، کاملاً از این ایده نشأت می‌گیرد. این نحله تا قرن بیستم ادامه پیدا می‌کند. در قرن بیستم دو جنگ جهانی را از سر می‌گذرانیم و اتفاقاتی می‌افتد که وجدان بشریت بسیار تحت تأثیر قرار می‌گیرد. کشتارهای مهیبی به وقوع می‌پیوندد و پرسش‌های بنیادین برای همه کسانی که دلبستگی‌های نظری و انسانی داشتند مطرح می‌شود. هنوز هم برخی از شاهدان آن وقایع در قید حیات‌اند و ما بعضاً نوشته‌ها و خاطراتشان را می‌خوانیم. برای بسیاری از اهل نظر که دلبستگی به امور معنوی یا به امور انسانی داشتند بعد از اتمام جنگ جهانی دوم این پرسش مطرح شد که چه اتفاقی افتاد که ما سر از این نقطه درآوردیم؟ ما که پشتوانه عظیمی در پس پشت داشتیم چه شد که به این جا رسیدیم؟ چرا بشر چنین قساوت‌هایی را از خود بروز داد؟ چرا کشتار دسته‌جمعی، به کار گرفتن دیگران و تخفیف انسانیت انسان در دستور کار ما قرار گرفت؟ درست است که، به تعبیر یکی از نویسندگان، جنگ‌های جهانی اول و خصوصاً دوم یک پدیده اروپایی بود، اما وجدان همه بشریت را تکان داد. البته خود اروپایی‌ها درباره این مسائل بیش از هر کسی تأمل کردند و سعی کردند نواقص کار را بسنجند. اگرچه مسأله، مسأله ذو اضلاعی است و علل و عوامل جامعه‌شناختی، روان‌شناختی، اقتصادی، سیاسی و تاریخی گسترده‌ای دارد، اما آن چه که به بحث ما مربوط می‌شود در واقع احیای اخلاق فضیلت‌محور⁵ است که معطوف به وقوع همان اتفاقات است و از نیمه دوم قرن بیستم مطمح نظر فلاسفه قرار گرفت. اخلاق غیردینی مبتنی بر اصول بعد از رنسانس در دستور کار فلاسفه و روشنفکران قرار گرفت و در نیمه دوم قرن بیستم بار دیگر بازگشتی به آنچه که فلاسفه پیشا سقراطی مطرح کرده بودند، صورت گرفت و فلاسفه به احیای مفهوم فضیلت همت گماردند. خانم الیزابت

آنسکوم در 1958 مقاله‌ای، با عنوان فلسفه اخلاق نوین⁶ یا فلسفه اخلاق مدرن، می‌نویسد و در آن جا سعی می‌کند این نکته را مطرح کند که مشکل اساسی‌ای که ما اروپاییان داشتیم، تأکید بیش از حد بر روی اخلاق مبتنی بر اصول بوده، در حالی که کنشگر اخلاقی‌را، که افعال یا داوری‌های اخلاقی از او صادر می‌شود، فراموش کرده بودیم. در واقع آن قدر به بحث و فحص‌های نظری درباره این‌که مشروعیت اخلاق از کجاست و در مناسبات و روابط اخلاقی چه تعداد اصل اخلاقی داریم پرداختیم که از خود فاعل اخلاقی غافل ماندیم. بعد از نوشته شدن این مقاله، کتاب‌ها و مقالات بسیاری در فضای روشنفکری مغرب زمین و فلسفه به عرصه ظهور رسید. بحث اصلی این بود که به جای تأکید بیش از حد بر اصول اخلاقی باید فاعل اخلاقی را در نظر گرفت. فاعل اخلاقی‌ای که فضیلت‌مند نباشد به راحتی این اصول را در دستور کار خویش قرار نمی‌دهد. علاوه بر آنسکوم، کسانی نظیر فیلیپا فوت و مایکل اسلات و برخی فیلسوفان آمریکایی معاصر مانند مک داوول در این باب سخن گفتند و سعی کردند توضیح دهند که اساساً اخلاق مبتنی بر فضیلت چه خصوصیتی دارد و چرا مشکلات از این‌جا نشأت می‌گیرند. لویاس، فیلسوف پست‌مدرن و پدیده‌شناس فرانسوی معاصر، بر این عقیده است که شاید مفهوم «دیگری» «و توجه کردن به» دیگری «است که از نظر افتاده و ما آن‌قدر از اخلاق مبتنی بر عقل سخن گفته‌ایم که موضوع اصلی‌ای که باید به آن توجه کنیم مغفول واقع شده است.

اکنون، با توضیحی که اقامه شد، به این نکته باید پرداخت که چطور بشر پس از 2000 سال وفاداری به اخلاق فضیلت‌مدار و اخلاق دینی مبتنی بر اصول، به اخلاق سکولار رسید؟ در حوزه اخلاق سه مفهوم مهم داریم که می‌توان سازوکار و مناسبات و روابط اخلاقی را مبتنی بر آن‌ها توضیح داد. اولی وظیفه است، دومی نتیجه و سومی فضیلت. این سه مفهوم از مهم‌ترین مفاهیمی هستند که در اخلاق هنجاری معاصر مطرح می‌شوند، البته مفهوم حق و یا اخلاق فمینیستی یا اخلاق زنانه‌نگر هم این‌گونه‌اند، اما محل بحث ما نیستند. ابتدا دو مفهوم وظیفه و نتیجه را توضیح می‌دهم تا دریابیم اخلاق فضیلت‌محور که در واقع در مقابل این مفاهیم قرار می‌گیرد متضمن چه معانی‌ای است. فرض کنید من به شما می‌گویم که در فلان موقعیت نباید دروغ بگویید. در واقع واژه «باید» «و» نباید «را به کار می‌برم و یک اصل اخلاقی تأسیس می‌کنم که شما در مقام عمل آن را به کار برید. اما وقتی شما می‌پرسید: چرا نباید دروغ بگوییم؟ «و پاسخ می‌شنوید که»: دروغ نگفتن یک وظیفه اخلاقی است. «این جاست که مفهوم وظیفه⁷ و الزام⁸ مدخلیت پیدا می‌کند. کانت قهرمان سنت وظیفه‌گرایی در اخلاق است و سعی می‌کند اخلاقی را توضیح دهد که نسبتی با عالم پیرامون نداشته باشد؛ اخلاقی که برگرفته از مناسبات و روابط تجربی نباشد و اساس انسان را تشکیل دهد. از دید کانت انسانی اخلاقی است که مبتنی بر وظایف اخلاقی عقلانی‌اش عمل می‌کند. این مفهوم هم طنین فلسفی دارد و هم در آموزه‌های دینی به کار گرفته شده است. در محاورات یومیه هم خیلی مواقع ممکن است افراد لفظ وظیفه را، حتی در مقام توهین و توبیخ، به کار برند. حتماً تعبیر اصل طلایی⁹ را شنیده‌اید. با دیگران چنان رفتار کن که خوش داری با تو رفتار کنند. بسیاری بر این عقیده‌اند که یکی از تنسیق‌های وظیفه‌گرایی در حوزه اخلاق مبتنی بر همین

اصل است. اصلی که شما می‌توانید با مدنظر قرار دادن آن اصول اخلاقی متعددی را نتیجه بگیرید. این یک رویکرد اخلاقی مبتنی بر وظیفه و در عین حال مبتنی بر اصل است. به این معنا که چند نوع اصل اخلاقی را می‌توانید از آن استنتاج کنید و برای رسیدن به داوری اخلاقی موجه به کار برید. این نحله، قهرمانانی داشته است. در فضای مغرب زمین، ابتدا کانت وظیفه‌گرایی را با این تنسيق مطرح کرد و پس از او در قرن بیستم افرادی مثل راس آن را ادامه دادند. مفهوم دیگری که به درک بهتر «فضیلت» کمک می‌کند مفهوم «نتیجه»¹⁰ است. یکی از اصولی که مورد نظر اکثر انسان‌ها و حتی دولت‌هاست، برای تنظیم مناسبات و روابط اخلاقی‌شان با دیگران یا با سایر ملل، اصل لذت یا فایده و اخلاق مبتنی بر آن است. مناسبات و روابط بین‌الملل در اکثر کشورها مبتنی بر کسب سود و دفع ضرر است. منافع ملی، که از آن در سیاست بین‌الملل بسیار سخن گفته می‌شود و دولت حافظ آن است، وقتی مورد تحلیل قرار می‌گیرد، مبتنی بر همین اصل لذت یا فایده است. اصل لذت بر عملی تأکید می‌کند که متضمن به دست آمدن بیشترین منفعت و فایده برای اکثریت مردم باشد. از این رو جایی که تضاد منافع به وجود بیاید، برای رسیدن به داوری اخلاقی موجه، بسیاری از روشنفکران، فلاسفه و جامعه‌شناسان اصل لذت یا فایده را در دستور کار قرار می‌دهند. فایده‌گرایی یک نحله بزرگ اخلاقی و مبدا عزیمت بسیاری از فلاسفه اخلاق در مغرب زمین است، وقتی درباره اخلاق و مناسبات و روابط اخلاقی سخن می‌گویند. البته این مکتب اخلاقی انقسامات مختلفی دارد که به آنها نمی‌پردازم. حداقل سه تلقی مختلف از این مکتب در دست است و هر کدام از این تلقی‌ها هم باز اقسام دیگری دارند. در مورد نسبت میان مفهوم فایده و اخلاق، خصوصاً اگر منفعت و فایده جمعی را در نظر بگیرید، بسیار معتقدند که می‌توان مناسبات و روابط اخلاقی را بر حسب نتیجه یا بر حسب فایده صورت‌بندی کرد. بسیاری از کارهایی که ما در روابط کاری و در تنظیم مناسبات مالی با دیگران انجام می‌دهیم مبتنی بر فایده است. به نظر می‌رسد این نگاه، اگر متضمن اضرار به دیگری نباشد، خالی از اشکال باشد، با این شرط که نهایتاً بیشترین فایده و در عین حال کمترین درد و رنج را برای جامعه و دیگران به بار بیاورد. اگر از این دو مفهوم، که به اجمال به آن‌ها اشاره کردم، گذر کنیم، به اخلاق فضیلت محور می‌رسیم که در نیمه دوم قرن بیستم محل کلام واقع شد. در واقع بحث بر سر این بود که باید این اصول را به کناری بنهیم، چرا که مشکل و آفت اساسی ما این است که بیش از آن چه باید به این اصول توجه کرده‌ایم. اما این پرسش مطرح می‌شود که اگر قرار است ما با زیستن اخلاقی مبتنی بر فضیلت اصول اخلاقی را کنار بگذاریم، مناسبات و روابط اخلاقی‌مان را چگونه تنظیم کنیم؟ در مقام پاسخ، فلاسفه اخلاقی که نامشان را ذکر کردم این ایده را پروراندند که امر اخلاقی امری است که از فاعل اخلاقی فضیلت‌مند صادر شود. اما فضایل اخلاقی چه چیزهایی هستند؟ فضایی مثل شجاعت، خویشتن‌داری، عدالت، حکمت، سخاوت، مهربانی، راستگویی و صداقت، فضایی هستند که شخص فضیلت‌مند، که قرار است در حوزه اخلاق روابط اخلاقی‌اش را تنظیم کند، باید متصف به آن‌ها باشد. برای این که مفهوم فضیلت روشن‌تر شود، از تفکیکی که فلاسفه فاعل به اخلاق فضیلت‌محور استفاده کرده‌اند بهره می‌برم. این فلاسفه بر این رأی‌اند که ما وقتی با انسان سروکار داریم،

باید میان دو سنخ از خصوصیات او تفکیک قائل شویم؛ تفکیک بین خصوصیات زیست‌شناختی و خصوصیات شخصیتی او. خصوصیات زیست‌شناختی مانند رنگ پوست، گروه خونی، قد رنگ چشم، رنگ ابرو. این‌ها همه خصوصیات بیولوژیک انسان هستند، که تحت هیچ شرایطی عوض نمی‌شوند. اما پاره‌ای از خصوصیات هستند که از آن‌ها با عنوان خصوصیات شخصیتی یاد می‌شود و علی‌الاصول امکان تغییر در آن‌ها وجود دارد. به این معنا که شخص می‌تواند میزان خویش‌داری، شجاعت، حکمت و سخاوتش را تغییر دهد. البته اگر قائل به این باشیم که خصوصیات بشر از پیش تعیین شده است و هر آنچه که در وجود اوست مشخصاً یک تبیین مبتنی بر زیست‌شناسی تکاملی دارد و امکان هیچ گونه دخل و تصرفی برای او وجود ندارد، این تفکیک تفکیک بی‌وجهی است. پرسشی که مورد نظر قائلان به فضیلت‌محوری قرار می‌گیرد این است که آیا نسبت وثیقی بین فضایل اخلاقی و صدور داوری اخلاقی موجه برقرار است یا نه؟ وقتی ما سخن از انسان فضیلت‌مند به میان می‌آوریم و مبتنی بر مفهوم فضیلت بحث را تنسیق می‌کنیم، فضایل اخلاقی را فضایی می‌دانیم که بر اثر ممارست و تمرین در فرد نهادینه شده باشند، به گونه‌ای که به صرافت طبع فعل اخلاقی از او صادر شود. حال مسئله مطمح نظر فضیلت‌محوران این است که آیا فضایل اخلاقی معیاری برای رسیدن به کنش اخلاقی موجه به دست می‌دهد؟ به تعبیر دیگر، آیا تنظیم مناسبات و روابط اخلاقی مبتنی بر فضایل اخلاقی برای رسیدن به داوری اخلاقی موجه کفایت می‌کند؟ یکی از نظریاتی که اخلاقیون فضیلت‌محور به آن قائل‌اند این است که یک عمل وقتی درست است که فاعلی فضیلت‌مند آن را انجام دهد. پرسشی که در این جا مطرح می‌شود و شایسته است ما هم درباره آن تأمل کنیم این است که چه نسبتی میان خوبی و فضیلت اخلاقی برقرار است؟ در اخلاق هنجاری، که پیش‌تر به آن اشاره شد، آنچه مهم است این است که ما ملاک و محکی برای تفکیک فعل اخلاقی درست از فعل اخلاقی نادرست در دست داریم یا نه؟ فضیلت‌محوران، برخلاف کسانی که مبتنی بر اصل بحث را تقریر و تنسیق می‌کنند، بر این عقیده‌اند که هر چه انسان فضیلت‌مند انجام می‌دهد درست است. در واقع هر چه آن خسرو کند شیرین کند چون درخت تین که جمله تین کند. آنها برای این که نسبت میان درستی و فضیلت را نشان دهند، عمل درست را عملی می‌دانند که از فاعل فضیلت‌مند سر بزند. اشکالی که برخی از منتقدان اخلاق فضیلت‌محور بر این رأی گرفته‌اند این است که این تعریف به نحوی از انحاء مبتنی بر دور است. یعنی آنها در پاسخ به این پرسش که فعل خوب چه فعلی است، آن را فعلی می‌دانند که به وسیله فاعل فضیلت‌مند انجام شود و فاعل فضیلت‌مند را هم کسی می‌دانند که از او فعل خوب صادر می‌شود. بنابراین از یک سو خوبی از روی فضیلت تعریف می‌شود و از سوی دیگر فضیلت را هم بر حسب خوبی تعریف می‌کنند. گویی ما ملاک و محک مستقلی از خود خوبی نداریم. در حالی که قرار بود اخلاق فضیلت‌محور توضیحی برای رسیدن به داوری اخلاقی موجه ارائه دهد. عده‌ای برای شکستن این دور یک تبیین تجربی برای فضیلت اخلاقی در نظر گرفته‌اند. به این معنا که محتوای شخصیت فرد فضیلت‌مند مبتنی بر خصوصیات طبیعی است. یعنی خصوصیات که در روان او وجود دارد و کاملاً صبغه تجربی و طبیعی دارد. آنها بر این عقیده‌اند که با این تفکیک

می‌توانیم آن دور را بشکنیم و توضیح دهیم که چگونه به صرافت طبع از فرد فعل اخلاقی صادر می‌شود. نکته دیگری که برای داشتن تصویری درست از فضای اخلاق فضیلت‌محور باید به آن توجه داشت این است که چگونه فرد به جایی می‌رسد که داوری اخلاقی موجه از او صادر می‌شود؟ فرض کنیم این دور بشکند و خوبی نسبتی با فضیلت داشته باشد و انسان فضیلت‌مند را هم انسانی بدانیم که فعل خوب از او صادر می‌شود. اما در ادامه این پرسش هم مطرح می‌شود که یک انسان چگونه فضیلت‌مند می‌شود؟ در این جا مفهوم ممارست و تمرین و تأکیدی که فضیلت‌محوران بر حکمت عملی دارند محوریت می‌یابد. به این معنا که اگر شخص پیوسته برای به منصفه ظهور رساندن و نهادینه کردن فضایل اخلاقی در خودش و به کارگیری آن در سیاق‌های مختلف بکوشد، به آستانه‌ای می‌رسد که داوری‌های اخلاقی موجه از او صادر می‌شود. بنابراین از این منظر مفهوم حکمت عملی که در اخلاق فضیلت‌محور مدنظر قرار می‌گیرد برای رسیدن به داوری اخلاقی موجه ضروری است. من برای روشن‌تر شدن مطلب از داستان خارکن و خاربن، از دفتر دوم مثنوی، کمک می‌گیرم. پس از آن می‌کوشم توضیح دهم که مزیت‌های اخلاق فضیلت‌محور چیست و چگونه حکمت عملی و ممارست ورزیدن در فرد نهادینه می‌شود. غایت قصوای قائلان به فضیلت‌محوری این است که از فاعل اخلاقی به صرافت طبع و نه با تکلف فعل اخلاقی صادر شود. به تعبیر دیگر، برخی امور برای او ملکه شوند. سنت عرفانی ما از این حیث می‌تواند به پیشبرد بحث کمک کند. درست است که در سنت عرفانی ما چنین تعابیری مبتنی بر این آموزه‌ها به کار نرفته است، اما نکاتی که فضیلت‌محوران می‌گویند و امروزه در روان‌شناسی اخلاقی هم به کار می‌رود متلائم با آموزه های عرفانی ماست و می‌تواند برای نهادینه کردن فضایل اخلاقی ما را مدد برساند.

داستان اینگونه آغاز می‌شود که شخصی بر سر راه مردم و محل عبور و مرور آنها خاربنی گذاشته بود که باعث می‌شد افراد نتوانند به راحتی گذر کنند و پاهای آنها بر اثر مواجهه با این خاربن پر از خون و زخم می‌شد. بسیاری از کسانی که از این گذرگاه عبور می‌کردند به او معترض شدند که این کار تو موجب آزار و اذیت ما شده است. گلایه‌های مردم به گوش حاکم رسید و حاکم به خارکن دستور داد که خار را بکند. اما خارکن پیوسته این کار را به روزهای دیگر موکول می‌کرد: خاربن همچنان سبزتر و بزرگ‌تر و خارکن پیرتر و فروتوت‌تر می‌شد:

خاربن در قوت و برخاستن

خارکن در پیری و در کاشتن

مولوی خوی‌های بد ما را به خار تعبیر می‌کند و از این داستان نتیجه‌ای می‌گیرد که با مبحث ما هم ارتباط می‌یابد:

خاربن دان هر یکی خوی بدت

بارها در پای خار آخر زدت

یا تبر برگیر و مردانه بزن

یا به گلبن وصل کن این خار را

تو علی‌وار این در خیربکن

وصل کن با نار نور یار را

تا که نور او کشد نار تو را

وصل او گلشن کند خار تو را تو مثال دوزخی، او مؤمن است

کشتن آتش به مؤمن ممکن است

می گوید این جا دو کار می توانی انجام دهی: یا تبر را برگیری و مردانه آن خصلت را از خودت بزدايي، یعنی اراده معطوف به عملی در خود پدیدآوری و آن را از خود زایل کنی یا یک هم صحبت و همنشین نیکو اتخاذ کنی. او می گوید این خاری که در وجود نهادینه شده را باید به گلبنی وصل کنی. در آن صورت نار وجود تو، که حاکی از خصوصیات زشت و پلید اخلاقی توست، به یک نور متصل می شود و هم صحبتی با او رفته رفته طبع و خوی تو را عوض می کند. او از این روایت دینی که وقتی مؤمن از دوزخ عبور می کند آتش جهنم بر او سرد می شود استفاده می کند تا نشان دهد مؤمن هم یک چنین نقشی را ایفاء می کند و در واقع کسی که مؤمن است فضایل اخلاقی در او نهادینه شده اند و از هم صحبتی با او این گونه نصیب ها برده می شود. امروزه هم در حوزه روان شناسی بسیاری از توصیه هایی که روان شناسان برای نهادینه شدن پاره ای از فضایل اخلاقی و رخت بر بستن و زدوده شدن رذایل اخلاقی بیان می کنند مبتنی بر همین راهکارهای غیر مستقیم است. نکته دیگری هم که قائلان به اخلاق فضیلت محور برای کسب فضایل اخلاقی به ما می گویند و امروزه در روان شناسی اخلاق درباره آن بحث می شود این است که نباید به طور هم زمان برای زدودن چند رذیله همت گمارد. تجربه انسانی هم حاکی از این است که دفع هم زمان چند ویژگی ناپسند کار دشواری است.

مطابق با آنچه تا به حال بحث شد برای نهادینه شدن فضایل اخلاقی در فرد یا، به تعبیر مولوی، باید علی وار در خیبر را کند و رذایل را از خود زدود یا این کار را از طریق هم نشینی و مصاحبت با فرد نیکو خصالی انجام داد. در هر حال زدودن رذایل و نهادینه کردن فضایل مبتنی بر تمرین و ممارست است. آنچه که بسیاری از اخلاقیون فضیلت محور بر آن تأکید می کنند این است که مشکل ما ندانستن یا آشنا نبودن به اصول اخلاقی نیست، بلکه این است که چرا عمل اخلاقی تا این اندازه از ما کم سر می زند؟ همین جا می توانیم به آسیب شناسی جامعه خودمان هم بپردازیم. در حالی که بحث و فحص های زیادی درباره اخلاق وجود دارد، اما کجاست کنشگر اخلاقی تا به صرافت طبع از او فعل اخلاقی صادر شود؟ به عنوان مثال در بسیاری از کشورها بحث اهداء عضو به کسانی که در اثر سانحه ای قادر به بازگشت به زندگی نیستند مطرح است. اکثر کشورهای اروپایی اصل را بر این گذاشته اند که اگر فرد وصیت و توصیه ای نکرده باشد، مبنی بر این که از اعضا بدن او استفاده کنند، بیمارستان مجاز است که از اعضا و جوارح او استفاده کند، البته با این شرط که تشخیص طبی داده شود و شخص را بیمار مرگ مغزی قلمداد کنند. اما در کشور ما خیلی ها این را درست نمی دانند. به لحاظ قانونی هم اینگونه است. در قانون ما اصل بر این است که شخص تا خودش نگفته باشد نمی توان این کار را انجام داد. دست کم یکی از نزدیکان بیمار باید به چنین گفته ای از او شهادت دهد. وقتی به آمار رجوع می کنیم، درمی یابیم که در دنیا ما یکی

از کشورهایی هستیم که کمترین میزان اهداء عضو در آن صورت می‌گیرد و این در حالی است که از سوی رسانه‌ها بر انجام این عمل تأکید می‌شود. من هم دقیقاً به همین دلیل در این سخنرانی به موضوع اخلاق فضیلت‌محور پرداخته‌ام. فضیلت‌محوران یک چنین دغدغه‌ای داشتند و معتقد بودند اگر قرار بود صرف تأکید و تکیه بر اصول اخلاقی کار ما را به سامان برساند، وضعیت ما این‌گونه نبود. پس باید در پی ریشه‌یابی مشکل برآییم. ما باید اقداماتی انجام دهیم که فرد فضیلت‌مند تربیت کنیم نه فردی که صرفاً با یک‌سری اصول اخلاقی آشنا باشد. این را فضیلت‌محوران به ما آموخته‌اند که، به جای پافشاری بر درستی و نادرستی تعابیر، باید هم خود را معطوف به فضیلت و رذیلت اخلاقی کنیم. به جای این‌که بگوییم دروغ‌گویی بد است، بگوییم انسان فضیلت‌مندی که فضیلت صداقت در او هست کجا یافت می‌شود. در آموزش و پرورش هم باید برای این مسأله برنامه‌ریزی شود. وقتی دانش‌آموزی در کلاس درس می‌آموزد که نباید دروغ گفت، اما پدر خود را می‌بیند که دروغ می‌گوید، از او چه انتظاری می‌توان داشت.

البته بسیاری از این مشکلات، مشکلاتی هستند که در مردم نهادینه شده‌اند، نه در حاکمیت. متأسفانه بسیاری از مناسبات و روابط میان ما خدشه‌دار شده است. مبدا عزیمت اخلاق فضیلت‌محور هم همین‌جاست و به توضیحی که آمد، نهادینه شدن حکمت عملی غایت‌قصدی آن است. مفهوم متخصص اخلاق¹¹، بیش از هر چیز، متضمن همین معناست که حکمت عملی باید در فرد نهادینه شود.

در ادامه، به طور مختصر نکاتی را درباره مزیت‌های اخلاق فضیلت‌محور و محدودیت‌های آن ذکر خواهم کرد. به طور کلی، اخلاق فضیلت‌محور دو مزیت دارد. مزیت اول این است که می‌تواند تبیین خوبی از انگیزه اخلاقی به دست دهد و این، خود، نکته بسیار مهمی است. در سنت و وظیفه‌گرایی مفهوم انگیزه کاملاً به کنار نهاده می‌شود یا دچار تخفیف می‌شود. در سنت نتیجه‌گرایی هم اساساً انگیزه اهمیت چندانی ندارد و مهم آن است که فعلی انجام شود که در تناسب با اصل فایده و لذت باشد. اما در اخلاق فضیلت‌محور تبیین خوبی برای مفهوم انگیزه اخلاقی به دست داده می‌شود. به عنوان مثال، اگر شما از دوست بیمارستان عیادت کنید و او از شما تشکر کند، اگر شما صرفاً غرضتان را از انجام این کار و وظیفه اخلاقی بیان کنید، در این صورت موجب ملال خاطر بیمارستان شده‌اید. اما مفهوم انگیزه اخلاقی در اخلاق فضیلت‌محور این نقص را برطرف می‌کند. این اولین حسن اخلاق فضیلت‌محور است. مزیت دوم نقض بی‌طرفی اخلاقی در اخلاق فضیلت‌محور است. در مکاتب اخلاقی یکی از نکاتی که به آن توجه نمی‌شود این است که گویی نسبت هر فرد با سایر افراد جامعه یک نسبت مساوی است. در صورتی که وقتی به شهودهای متعارف اخلاقی نگاه می‌کنیم، درمی‌یابیم نسبتی که هر کس با فرزند، همسر، پدر و مادر و دوستان نزدیک خود دارد با افراد دیگر ندارد و این امر باید در مناسبات و روابط اخلاقی لحاظ شود. این‌گونه نیست که من با همگان یک‌سویه و یک‌گونه عمل کنم. اما فرد باید بتواند بی‌طرفی اخلاقی را به یک معنا نقض کند، یعنی با دیگران همان‌گونه رفتار کند که با عزیزان و نزدیکان خود رفتار می‌کند. یک پرستار ممکن است وقتی خواهر خودش روی تخت بیمارستان باشد، با او به نیکی رفتار کند، اما این

نشانه فضیلت‌مند بودن اخلاقی نیست. ملاک فضیلت‌مند بودن اخلاقی این است که، در عین حال که با خواهر بیمار خود به نیکی رفتار می‌کند، با سایرین هم به همان نحو رفتار کند و آن‌ها را یکسان ببیند. درست است که نسبت بین آن پرستار و خواهرش قطعاً بین او و یک فرد غریبه نیست، اما او زمانی می‌تواند فضیلت‌مندی خود را به منصفه ظهور برساند که در مورد کسی که با او نسبتی دارد بی‌طرفی اخلاقی اتخاذ کند و بتواند بر غیر خنثی بودنش نسبت به عزیزان و نزدیکان غلبه کند. اما اخلاق فضیلت‌محور دو محدودیت هم دارد که به اختصار به آن‌ها نیز اشاره می‌کنم. یکی از محدودیت‌های اخلاق فضیلت‌محور، که باید درباره آن تأمل بیشتری شود، این است که قضاوت‌هایی که فرد فضیلت‌مند از سر می‌گذراند بسیار وابسته به خود شخص است و از منظر دیگران به راحتی قابل نقد نیست. گویی هر چه از انسان فضیلت‌مند صادر می‌شود فعل درست است و نمی‌توان ارزیابی انتقادی داوری‌های اخلاقی آنچه که در اخلاق فضیلت‌محور گفته می‌شود را در دستور کار قرار داد. نکته دیگر این است که اگر ما عمل درست را عملی بدانیم که فاعل فضیلت‌مند آن را انجام می‌دهد، آیا نمی‌توانیم انسان‌های فضیلت‌مندی را تصور کنیم که گاهی اوقات کار خطایی از آن‌ها سرزند؟ به نظر می‌رسد تئوری اخلاق فضیلت‌محور برای این ابهام جایی پیدا نکرده، زیرا معتقد است هر آنچه که از فاعل فضیلت‌مند صادر می‌شود از نظر اخلاقی موجه است، چون می‌خواهد نسبتی میان فضیلت و خوبی یا فضیلت و درستی برقرار کند. اما آنچه که در مقام نقد به ذهن می‌رسد این است که آیا امکان ندارد یک انسان فضیلت‌مند مرتکب عمل اشتباهی هم بشود؟ شهودهای متعارف ما چنین اطلاقی را از اخلاق فضیلت‌محور نمی‌پذیرند. آیا اخلاق فضیلت‌محور این را هم می‌تواند توضیح دهد که چگونه در برخی موارد از انسان‌هایی که کم و بیش به رذایل اخلاقی آلوده هستند فعل درست اخلاقی صادر می‌شود؟

اگر این سه نقد را بتوان به مثابه محدودیت‌های این نظریه پنداشت در مجموع می‌توان گفت اخلاق فضیلت‌محور بصیرت‌هایی دارد و در دوران معاصر هم مطمح نظر بسیاری از فلاسفه اخلاق قرار گرفته است، اما به نظر می‌رسد برای رسیدن به سرمنزل مقصود این رویکرد، در قیاس با نظریات دیگر، یک نقش تکمیلی ایفا می‌کند. در حوزه نظریه هنجاری، صرف تأکید بر فضایل اخلاقی کفایت نمی‌کند و ما را به اصطلاح سعادت‌مند نمی‌سازد. ما برای تشخیص درستی و نادرستی اخلاقی و پاسخ به پرسش‌های هنجاری می‌توانیم با مدنظر قرار دادن رویکردهای دیگر این ضعف و سستی‌ای را که ناشی از عدم تطفن به نقش خود کنشگر اخلاقی است برطرف کنیم. برای این کار می‌توانیم از آموزه‌های اخلاق فضیلت‌محور کمک بگیریم تا به جامعه اخلاقی‌تری دست یابیم؛ جامعه‌ای که در آن به صرافت طبع و بدون تکلف از کنشگران آن فعل اخلاقی صادر می‌شود.

پانوشتها

1. Meta Ethics
2. Normative Ethics
3. Applied Ethics
4. Utility
5. Virtue Ethics

6. The Philosophy of Modern Ethics
7. Duty
8. Obligation
9. Golden Rule
10. Consequence
11. Moral Experience

1